

طبقه‌ی کارگر و مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری

پاسخ به سؤالات نشریه نگاه

پاسخ به سؤال یک:

دانشمندان علوم در برخورد با پدیده‌ها، آن‌ها را در دو دسته تقسیم بندی می‌کنند، سیستم‌های باز و سیستم‌های بسته. یک سیستم بسته کاملاً ایزوله است و تنها پدیده‌هایی بر آن اثر گذارند که در درون دایره‌ی بسته‌ی قرار بگیرند که فرضاً به دور این سیستم رسم می‌کنند. اما در مورد سیستم‌های باز، پارامترهای موثر همانند یک سیستم بسته محدود نیستند، در کنار عوامل داخلی، محرک‌های خارجی نیز حضور پویا دارند و بنابر این شناسایی این پارامترها و کشف ارتباط منطقی میان آنان پیش‌نیاز ارائه یک تحلیل صحیح از موقعیت سیستم است.

بر اساس تعریف بالا من معتقدم که جهان ما هم چون سیستم بسته‌ی است که شامل تعداد بی‌شماری از سیستم‌های باز می‌باشد، به طوری که هر یک از این اجزاء با یکدیگر در ارتباطی مداومند. در عصر ما مرزهای جغرافیایی هیچ‌گاه معنای استقلال همه‌جانبه سرزمین‌ها را از یکدیگر ندارند، دیگر قاره‌ای برای کشف نمانده و بشر تقریباً به سراسر دنیا سرک کشیده است و تمامی این افتخارات را مدیون علمی است که در مدت یک قرن به اندازه‌ی کل تاریخ بشریت پیشرفت کرده است. اما با این وجود بشر در آستانه‌ی هزاره سوم از میلاد مسیح هر روز بیش از دیروز در باتلاق بربریتی فرو می‌رود که

نتیجه مستقیم سلطه‌ی نظام سود و سرمایه بر جهان است. پیشرفت علم در روزگار ما بیش از آن که در خدمت آسایش بشریت باشد در حفظ مناسبات تولیدی سرمایه‌داری به کار می‌رود و به همین علت است که ما به هیچ عنوان متمدن‌تر از آن انسان‌هایی نیستیم که در هزاره‌های پیشین زیسته‌اند! اما این پاسخ سؤال شما نیست! جواب در خواب‌هایی نهفته است که امپریالیزم و به ویژه آمریکا در طول چندین دهه‌ی اخیر برای جهان ما دیده و حال به منظور تغییر آن دست به اقدام زده‌اند. رویای جهانی تک قطبی که در آن میلیارد‌ها انسان زیر چکمه‌ی ارتش امپریالیزم و در خدمت منافع اقتصادی آن چرخه دیوانه وار تولید- مصرف را درجا بزنند.

یک کره جغرافیایی را که در دست بچرخانیم، سرزمینی را نخواهیم یافت که از سیاست‌های سلطه طلبانه‌ی امپریالیزم در امان باشد. مدت هاست که آمریکا برای عبور از گرداب بحران تازه‌ای که در سال‌های اخیر در آن دست و پا می‌زند و نیز رویای مصونیت ابدی از افول اقتصادی با تکیه بر قوای نظامی برتر خود، تدارک سلطه همه جانبه بر جهان را می‌بیند و البته خاورمیانه گزینه شماره یک برای آغاز این سیاست است. سلطه بر بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان می‌تواند آمریکای بحران زده را در مقابله با رقبای احتمالی آینده شکست‌ناپذیر سازد و به همین علت است که دست‌آموزهای دیروز سیا امروز به تروریست‌هایی خطرناکی مبدل می‌شوند که آمریکا بایستی فداکارانه رسالت نجات بشریت را در برابر خطر حمله آنان به دوش بگیرد! این چنین است که افغانستان به اشغال نظامیان آمریکایی در می‌آید و حکومتی دست‌نشانده در این کشور به قدرت می‌رسد تا واژه‌ی مستعمره را بار دیگر در اوایل قرن بیست و یکم زنده کند و بلافاصله پس از

آن، کشتار مردم عراق برای تصاحب چاه های نفت به دست شرکت های نفتی آمریکا تدارک دیده می شود. اما این جنگ سلطه را پایانی نیست، اوضاع جهان با تصور اولیه جنگ افروزان تفاوتی فاحش دارد. امروز احساسات ضدامپریالیستی در سراسر جهان شعله ور گشته و دیگر جنگ با تروریزم نمی تواند پرده ای باشد برای پنهان ساختن چهره واقعی اشغالگران عراق. اما همزمان با این تحولات بین المللی در جامعه ما چه می گذرد؟

بی شک رژیم جمهوری اسلامی نظامی سرمایه داری است، حکومت فرزندان بازار بر مردم! اما نه مناسب برای جا افتادن در نقشه ی جهانی سازی امپریالیزم. اگر چه امروز تمامی زانده های چپ و راست این رژیم به ضرورت مطابقت اقتصاد با سیاست های امپریالیزم رسیده اند اما برای گرفتن امتیازات بیش تر از طرف مقابل، تعلل می ورزند. آنان در حالی که در تدارک ایجاد زمینه های لازم برای حضور شرکت های خارجی در کشور هستند، چشم به موازنه قوا در سطح بین المللی دوخته اند و هر بار موضع خود را به سوی کفه سنگین تر می چرخانند.

برای آمریکا در خاورمیانه، ایران حلقه ی سوم زنجیر است اما اتخاذ نوع سیاست برخورد با رژیم جمهوری اسلامی به قاطعیت «جنگ در افغانستان و عراق» نیست، هم آمریکا و هم رقبای اروپاییش تمایل دارند در آرامش با سران رژیم وارد معامله شوند و گهگاه برای سر به راه گشتن این کودک شیطان گوشی از وی بپیچانند اما نه حمله نظامی به آن، هم چون عراق و افغانستان. دیر یا زود این روابط حسنه شکل می گیرد و حکومت پس از چانه زنی سیاست نرمالی در جهت تأمین منافع اقتصاد امپریالیزم اتخاذ خواهد کرد.

حال با توجه به اوضاع خارجی باید به بررسی عوامل داخلی بپردازیم. امروز طبقه‌ی کارگر ایران در وضعیت بسیار اسفباری به سر می‌برد، در یکی از غیردمکراتیک‌ترین سیستم‌های سرمایه‌داری از حداقل حقوق انسانی بی‌بهره می‌باشد و در اختناق جمهوری اسلامی پاسخ کوچک‌ترین اعتراض را با گلوله می‌گیرد و حال با سیاست‌های نوین جمهوری اسلامی، اگر چه از ابتدای ظهور اولین نشانه‌های چرخش این رژیم به همسویی با امپریالیزم نظیر تلاشش برای عضویت در تجارت جهانی و در پی آن روند خصوصی‌سازی آثار سوء این سیاست را متوجه خود دیده است اما فردای آشتی‌کنان مسلماً تضاد این طبقه با سرمایه بسیار حادث‌تر از سابق خواهد گشت.

همزمان با دگرذیسی سرمایه‌داری حاکم جنبش کارگری ایران نیز در حال تولدی دوباره است، گرچه به آهستگی. و به نظر من نمی‌توان برای این جنبش مرزبندی موقعیت تدافعی یا تهاجمی را به کار بست چرا که در نبرد با سرمایه‌داری ناقص الخلقه حاکم بر جامعه خواه یا ناخواه دفاع در برابر حمله‌های رژیم به تهاجم منجر می‌شود. امروز برای فعالین کارگری مسلم شده است که نمی‌توان با سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بر سر میز مذاکره نشست و چای نوشید و به نفع طبقه‌ی کارگر امتیازاتی به دست آورد! هر چند انگشت شمار، گرایش‌های مستقل از دولت و احزاب موجود در درون طبقه‌ی کارگر، با درک ضرورت سازماندهی طبقه‌ی کارگر در برابر تهاجمات پیاپی "سرمایه‌داری وطنی" و نیز امپریالیزم حامی آن اقدام به تشکیل هسته‌های مخفی مبارزه کرده‌اند و مهم این که جهت‌گیری رادیکال دارند. برنامه‌ریزی این گرایش‌های رادیکال برای دخالت در مسائل روز کارگری، این واقعیت را

محرز می کند که جنبش طبقه ی کارگر ایران نه از روی استیصال هم چون سال های گذشته، که با اعتماد به نفس، وارد میدان گشته است.

پاسخ به سؤال دو:

بزرگ ترین نقطه ضعف امروز جنبش کارگری ایران، نبود تشکیلاتی منجمد به منظور متحد ساختن فعالین کارگری حول برنامه ای انقلابی است که به پراکندگی نیروهای مبارز کارگری خاتمه دهد و شبکه ارتباطی قوی میان بخش های مختلف کارگران به وجود آورد و در نتیجه قادر به سازمانیابی کارگران باشد؛ و نقاط قوتی هم وجود دارد که نمی توان منکرشان شد از جمله تجربه شوراهای کارگری در اوایل انقلاب و اعتصابات و حرکت هایی که گرچه خودجوش صورت می گیرند اما با طرح مطالباتی ویژه هم چون کنترل کارگری گواه بر پتانسیل بالای جنبش هستند.

در بخش دوم از پرسش شما باید بگویم که از نظر من چندین عامل اصلی در عدم موفقیت جنبش طبقه ی کارگر دخیل اند. این که طبقه ی کارگر ایران در حفظ بسیاری از دستاوردهای گرانبهای انقلاب ۵۷ ناموفق بوده و یا حاصل مبارزات و جانفشانی های او در بیست و پنج سال حکومت جمهوری اسلامی بسیار ناچیز است، منحصرأ مربوط به یک عامل نیست. نخستین علت، ماهیت غیردمکراتیک رژیم است که کم ترین اعتراضات کارگران را با گلوله پاسخ می گوید. کشتار وحشیانه کارگران خاتون آباد جدیدترین نمونه ی سیاست سرکوبگر حکومت جمهوری اسلامی است که از همان فردای پیروزی انقلاب ۵۷ بر علیه طبقه ی کارگر و رهبران آنان به کار بسته است که البته حال با

تلاشش برای همسو شدن با موازین سرمایه‌ی جهانی و همزمان هر چه بیش تر ناتوان شدنش دیگر قادر به ادامه‌ی روند سابق نیست.

امروز رژیم جمهوری اسلامی می‌داند که برای پذیرفته شدن در نهادهای امپریالیستی بایستی به افکار عمومی جهان بها دهد و از خشونت عریان بپرهیزد. نشانه‌های این سیاست را می‌توانیم در نوع برخورد رژیم با مسئله سقز مشاهده کنیم. بی‌شک در گذشته چنین حرکت‌هایی با قتل عام فعالین کارگری همراه می‌شد اما امسال می‌بینید که نهایت و اکنش رژیم، دستگیری علنی کارگران است که با فشارهای بین‌المللی و ادار به عقب نشینی و آزادسازی دستگیرشدگان می‌شود و یا در ادامه‌ی دادگاه با جمع‌آوری میلیون‌ها امضا از متحدان بین‌المللی طبقه‌ی کارگر به تعویق می‌افتد.

آن چه از جنبش کارگری ایران پس از ضربات مهلک گذشته باقی مانده، برای شکوفایی دوباره نیازمند همت بالای پیشروان کارگری و گذشت زمان است چرا که اختناق حاکم بر طبقه‌ی کارگر به متلاشی شدن چپ، پراکندگی مبارزین، گسست نسل جدید کارگران جوان از کارگران پیش‌کسوت که در انقلاب ۵۷ حضور فعال داشتند و... منجر گشته است.

عامل دوم، خیزش رژیم با پوشش نهادهای کارگری در میان طبقه‌ی کارگر است. در حکومت پهلوی مرزبندی مشخصی میان کارگر، بورژوا و دولت حامی آن وجود داشت اما دولت مردان جمهوری اسلامی بلافاصله پس از سرقت انقلاب و در راستای تثبیت آن علاوه بر خشونت عریان رژیم سابق از ابزار سرکوب مضاعف دیگری نیز بهره بردند.

عوامل رژیم با معاونت گرایش‌های مماشاجو و رفورمیست کارگری اقدام به تشکیل نهادهای وابسته‌ای چون خانه کارگر، شورای اسلامی کار، انجمن‌های

اسلامی و ... کردند و با اسم طبقه ی کارگر و حتی استفاده از رهبران آنان مدت ها راه جنبش را مسدود ساختند. اما امروز چهره ی واقعی این آفات جنبش بر کارگران کاملاً آشکار گشته است، به طوری که در تظاهرات هایی که این سازمان ها تدارک می بینند کارگران بر ضد خود این نهادها شعار می دهند و بسیاری از سازمان های کارگری کشورهای دیگر آنان را به رسمیت نمی شناسند.

عامل سوم (و مهم ترین از لحاظ سیاسی)، در بدنه خود جنبش کارگری حضور دارد و آن نقش پیشروان کارگری است که گرچه در موضع مماشات جویانه با سرمایه داری قرار ندارد و سلسله اقداماتی در مبارزه با دو عامل اول نیز در کارنامه ی خود دارد، اما به دلیل عدم تجربه و ضعف تئوری موفق به سازماندهی نیروهای مبارز کارگری در یک تشکیلات منسجم و حول برنامه ای مشخص و مدون نگردیده است. در این مورد بیش تر توضیح می دهم.

کارگر پیشرو نه تنها ادراکی بی نظیر دارد برای حس رنجی که متوجه طبقه ی است که به آن تعلق دارد بلکه ذهن پویایش در برابر این ستم هرگز مغلوب نمی گردد و برای واژگون ساختن نظام استثمارگر لحظه ای از پای نمی نشیند. او در مبارزه ی طبقه ی کارگر علیه نظام سرمایه داری، مغز متفکر ارتش انقلاب است و بنا بر شرایط و موقعیتی که جنبش را دربر گرفته است، مسیر مبارزه را هدایت می کند و تنوری را در عمل به آزمایش می گذارد و بهترین شیوه را برمی گزیند.

جایگاه کارگر پیشرو در نوک پیکانی است که نیروی انقلاب به سوی سرمایه داری نشانه رفته است و بدین سبب او موظف است پویایی خویش را

هرگز از دست ندهد. همان گونه که متخصصان عصر ما به طور مداوم مجبورند تخصص خود را به روزرسانی کنند تا کارایی علم خویش را از کف ندهند، یک کارگر پیشرو نیز بایستی همواره خود را به سلاحی مجهز سازد که متناسب با شرایط روز باشد. در غیر این صورت خصلت پیشاهنگی خود را از دست داده، اسیر سنت می‌شود. در این حالت چنین کارگری نه تنها انقلاب را راهبر نیست بلکه به احتمال بسیار آن را به بیراهه سوق خواهد داد. حضور دو دسته همواره مایه‌ی درجا زدن و گاه حتی سقوط جنبش کارگری به عقب بوده است:

روشنفکری که شب و روزش را پشت درهای بسته به بافتن تئوری‌هایی می‌گذارند که هرگز از روی کاغذ قدم فراتر نمی‌گذارند و کارگر سنت زده‌ای که به طور ناآگاه چون بختک بر پیکره‌ی جنبش چنگ می‌اندازد تا آن را از حرکت باز دارد. که این دومی به مراتب خطرناک‌تر است به حال جنبش کارگری چرا که آن روشنفکر دور از توده ارتباط چندان با کارگران ندارد، در بدترین حالت نیروی را که می‌توانست در خدمت جنبش به کار رود به هدر می‌دهد. اما آن کارگر سنت زده‌ای که توهم پیشرو بودن و در نتیجه رهبری نیروی انقلاب را دارد، با حضور مستمر در میان کارگران بدل به آفت انقلاب می‌شود. آفتی که ممکن است درخت تناور جنبش را از پای در آورد.

کارگر سنت زده در گذشته می‌ماند، تارهایی به دور خویش می‌تند که پس زدنشان به دشواری امکان پذیر است. او تنگ نظرانه جنبش کارگری را قلمرو امپراطوری خود احساس می‌کند و به همین علت نیروهای جوان و تازه نفسی را که به صف مبارزان می‌پیوندند رقیب خویش می‌پندارد.

اما این گذشت زمان نیست که او را از پیشرویی به کارگر «پس رو» نزول می دهد، بلکه انجمادی که این کارگر خود خواسته بر فکر خویش تحمیل ساخته است، عامل اصلی سنت زدگی وی می باشد. او این نکته ی مهم را نپذیرفته که برای پیشرو بودن همواره باید در زمان رشد کرد، با شرایط تصمیم گرفت و جنبش را رهبری کرد. او حتی متوجه نیست جایی که روزی آن جا به مقام پیشرویی ایستاده بود روز دیگر جایگاه هزاران کارگر دیگر خواهد شد و پیشرو موظف است از این سطح فراتر رود که در غیر این صورت دوره پیشرویی خود را به اتمام رسانده است.

پیش کسوتی تنها انتقال تجارب گذشته را می پردازد، نه حس مالکیت بر جنبشی را که هرگز نیول هیچ کارگر پیشرویی با هر سابقه ی مبارزاتی و هر درجه از ایجاد شبکه ی ارتباطی نخواهد گشت، چرا که نیروی تازه نفس کارگران جوان انقلابی برای ورود به میدان مبارزه نیازمند دیگران نیست. این نیروی عظیم همچون جانی تازه بر روح جنبش خواهد دمید و رشد آن را به همراه خواهد داشت. پیش رویی که در گذشته میخکوب گشته به بوروکرات تبدیل می شود. در مواجهه با چنین وضعیتی تنها یک راه پیش روی دارند، خواه بر پادشاهی خویش مصرّ باشند و اخلال ورزند، خواه این توهم را بشکنند و از قیم مآبی کناره گیرند.

به نظر من پیشرو کارگری بایستی برای پیشبرد مبارزه تاکتیک های مناسب هر لحظه را برگزیند، اوضاع را بسنجد و براساس موقعیت جنبش مبارزات خود را آرایش دهد چرا که نظام سرمایه داری سیاست های استثمارگرایانه خود را در زمان و مکان تعیین و تغییر می دهد. علاوه بر این تربیت و ایجاد زمینه برای رشد خلاقیت و استفاده از پتانسیل بالای نیروهای جوان در

طبقه‌ی کارگر یکی از مهم‌ترین وظایف پیشروی کارگری است که متأسفانه در این مورد اهمال بسیار داشته است. و راه عبور از این بحران رفع نقطه ضعفی است که در ابتدای این بخش به آن اشاره شد: تشکیل حزب پیشتاز انقلابی.

ما معتقدیم که با توجه به تحولات خارجی و داخلی و نیز تجربیات دوپست ساله‌ی جنبش کارگری در سطح جهان، ضرورت امروز طبقه‌ی کارگر حزبی متشکل از کارگران پیشرو و روشنفکران متعهد به طبقه‌ی کارگر است که در پی کسب مطالبات صنفی و سیاسی کارگران به سازماندهی آنان می‌پردازند. این حزب، تشکیلاتی مسلح به تئوری انقلابی مارکسیستی است که از میان طبقه‌ی کارگر برخواسته و رهبری واقعی جنبش کارگری علیه نظام سرمایه‌داری را به دست دارد. اما آیا این حزب امروز وجود دارد؟

نه! البته که وجود ندارد و مسلماً فردا نیز ساخته نمی‌شود. حزبی با خصوصیات بالا در شرایط حاضر در یک روز متولد نمی‌شود. پراکندگی و افتراق میان فعالین کارگری دست‌های جنبش را بسته است و از طرف دیگر ضعف تنوریک در کارگران پیشرو راه را مسدود کرده است. به نظر من قبل از بحث برسر حزب بایستی پیش زمینه آن را تدارک دید که عبارت است از یک اتحاد عمل میان گرایش‌های مختلف کارگری برای سازماندهی فعالیت‌های مشترک ضدسرمایه‌داری و هم‌چنین بحث و تبادل نظر در مورد چگونگی ایجاد تشکیلات کارگری.

در این اتحاد عمل گرایش‌های مختلف کارگری با رعایت اصل دموکراسی کارگری و حق‌گرایش برای تمام نظریات شرکت می‌کنند و به سخن دیگر هیچ فرد و گرایشی به علت داشتن اعتقاد، نظر و برنامه‌ای حذف نمی‌گردد.

تصمیمات پیشبرد فعالیت های نظری و عملی به شکل جمعی و شورایی و در صورت لزوم انتخاب یک شورای هماهنگی صورت می پذیرد. این خود تمرین اولیه ای است برای منسجم گشتن فعالین کارگری در حزب طبقه ی کارگر.

پاسخ به سوال سوم:

همان طور که گفتم جنبش کارگری ایران همزمان با تحولات بین المللی متحول گشته است و نشانه های آن را می توانیم به وضوح در نحوه ی برگزاری مراسم اول ماه مه و مطالبات رادیکالی که به صورت قطعنامه از طرف کارگران تنظیم شد، مشاهده کنیم. برای مثال در بند ۱۱ قطعنامه ای که با امضای شورای کارگران برگزارکننده مراسم اول ماه مه (تهران- رشت- سقز- بوکان- مریوان- بانه) منتشر شد، می خوانیم: «...ما خواهان ممنوعیت اخراج ها و بازگشت فوری کارگران بیکار بر سر کارشان هستیم...»

این بند موضوع جدیدی را مطرح نمی کند و شاید این حس را در خواننده به وجود آورد که کارگران بار دیگر از روی استیصال به تکرار مکررات پرداخته اند اما توجه به بند ۹: «ما کارگران خواهان کاهش ساعات کار برای تأمین اوقات فراغت در قالب دو روز تعطیل متوالی در هفته و احتساب ساعت نهار جزو ساعات کار هستیم. ضمن آن که کاهش ساعات کار موجب بازگشت کارگران بیکار به سر کار می شود.»، به روشنی نشان می دهد که کارگران با ارائه راه حل و با پشتوانه ی نظری مطالبات بر حق خود را اعلام می کنند و این یک موضع صرفاً تدافعی در برابر یورش سرمایه داری به نیروی کار نیست. سرمایه داری در مواجه با بحران های ادواری خود چه می کند؟ اخراج و بیکارسازی کارگران!

کارگران برای دفاع از خود در برابر این یورش اعتراض می‌کنند و کارفرما زیرکانه به گونه‌ای دلیل می‌تراشد که گویی این خود کارگران هستند که مسبب بحران اند و در نتیجه تاوان این قصور را بایستی بپردازند. کارفرما مظلوم‌نمایی می‌کند و می‌پرسد: «شما اگر در جایگاه من بودید چه می‌کردید؟»

به نظر من کارگری که در پاسخ می‌گوید: «به جای اخراج کارگران، از زمان کار کارگران در هر کارخانه بکاهید و برای پر کردن آن زمان - با حفظ حقوق کامل به کارگران شاغل - از کارگرانی که قرار است اخراج گردند، استفاده کنید.» همانند شطرنج بازی است که برای دفاع در برابر حمله رقیب، به فکر حرکتی تهاجمی می‌افتد. او راهکار برون رفت از بحران را بیان می‌کند و کارفرما را وادار به این اعتراف می‌کند که: «بنا بر این تکلیف سود من چه می‌شود؟» مسلم است که کارفرما ایده‌ی کارگر را نمی‌پذیرد، سرمایه‌داری بدون سود چه مفهومی دارد؟

حال این کارگر است که بایستی ایده‌ی خود را با توسل به ابزاری که در اختیار دارد - برای مثال سازماندهی یک اعتصاب - به کارفرما تحمیل کند. به نظر من جنبش کارگری ایران امروز از این پتانسیل برخوردار است، بررسی نظراتی که از سوی فعالین کارگری ارائه می‌شود هم چون تشکیل کمیته‌های کارخانه‌گواه بر این ادعاست.

از طرف دیگر مسأله‌ی سقز رویداد مهمی برای جنبش کارگری ماست. امسال یکی از مراسمی که مستقل از نهادهای دولتی در بزرگداشت اول ماه مه از طرف کارگران برگزار شد، تظاهرات کارگران در سقز بود که حکومت جمهوری اسلامی را به عکس‌العملی هیستریک واداشت و هفت تن از فعالین

جنبش کارگری دستگیر گشتند. اما رژیم در زیر فشار کارگران ایران و نیز حامیان بین المللی آن ها مجبور به یک عقب نشینی موقت شد که حال تلاش دارد با فرسایشی ساختن موضوع دادگاه کارگران زمینه مساعد برای گرفتن انتقام از جنبش کارگری را فراهم کند. برای حکومت جمهوری اسلامی شکست در این میدان، به هیچ عنوان قابل قبول نیست چرا که رژیم به خوبی می داند در جدال نیروی کار و سرمایه هر امتیازی که سرمایه به نفع نیروی کار از دست می دهد زوال مغلوب را مسجل تر و نزدیک تر می گرداند. رژیم به حال نمی اندیشد، فردایی را پیش بینی می کند که کارگران با اعتماد به نفسی که از پیروزی امروز کسب می کنند، راسخ تر از پیش، قدم در میدان مبارزه می گذارند و آن روز سرنگونی او حتمی می گردد.

پاسخ به سوال چهارم:

"مبارزات ضد سرمایه داری" کارگران را تنها می توان بر بستر مطالبات کارگران تشخیص و گسترش داد.

خواست هایی هم چون آزادی حق بیان، آموزش و پرورش رایگان برای عموم شهروندان، لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی، برابری کامل زن و مرد از نظر حقوق اجتماعی، آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری و... جزء مطالبات دموکراتیک کارگران به شمار می آیند. طبقه ی کارگر در مبارزه برای این مطالبات با سایر قشرهای تحت ستم در جامعه ی سرمایه داری هم جبهه است، مسلماً با کاهش فشار ناشی از اختناق بر نیروی کار، قوای او در برابر سرمایه تقویت خواهد گشت.

از سوی دیگر مطالبات صنفی وجود دارند. نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و علاوه بر مطالبات دموکراتیک و صنفی، طرح شعارهای انتقالی هم چون افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، باز کردن دفترهای دخل و خرج کارخانه ها و بانک ها، نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود، کنترل بر تولید و توزیع و غیره، طبقه ی کارگر را در جایگاه نیروی اجتماعی عظیمی قرار می دهد که پتانسیل کسب قدرت سیاسی را داراست.

به نظر من مبارزه برای تحقق مطالبات دموکراتیک و صنفی الزاماً به معنای شکستن چهارچوب نظام سرمایه داری نیست. به این معنی که ما می توانیم یک جامعه ی دموکراتیک داشته باشیم که کلیه مطالبات حداقل کارگران در آن محقق گشته باشد، اما این فقط مدینه ی فاضله ی سرمایه داری است، نه جهان شمول است و نه ابدی! نه استثمار را از بین می برد و نه رهایی را برای کارگران به ارمغان خواهد آورد. به قول مارکس، فقط میدان مبارزه برای رهایی است و نه خود رهایی. بورژوازی در انتهای یک سیکل، آن جا که به بحران می رسد این امتیازات را پس می گیرد. نمی توان برای تمامی جوامع بشری با انواع و اقسام شیوه های استیلای نظام استثماری در آن ها نسخه ای یکسان پیچید. لازمه تأمین و تداوم این حقوق برای شهروندان در جوامع سرمایه داری مدرن، تحمیل سیستمی سرکوبگر و توتالیتر بر اکثریتی است که در سرمایه داری های ناقص الخلقه عصر جدید طبقات فرودست جامعه را تشکیل می دهند.

برای نمونه با دقت در موضع گیری های اتحادیه اروپا و یا آمریکا در مقابل حکومت جمهوری اسلامی می بینیم که دغدغه ی این دولت ها رعایت حقوق بشر در ایران نیست! آن ها مشکلی با دیکتاتوری رژیم ندارند، تنها حکومتی فرمانبردار مد نظرشان است. به اعتقاد من در جامعه ما، نه در رژیم سابق و نه دیکتاتوری ولایت فقیه و نه حتی با به قدرت رسیدن بورژوازی لیبرالی که امروز زیر پرچم «جنبش دموکراسی خواهی» چشم امید به دخالت امپریالیزم بسته است، برقراری دموکراسی و یا حتی دستیابی به مطالبات صنفی و دموکراتیک بدون مبارزه برای سوسیالیزم عملی نیست. یکی از مطالبات دموکراتیک که در دوره آتی به یکی از مسایل محوری کارگران مبدل می گردد: حق اعتصاب است. درک «اصلاح طلبان» رژیم سرمایه داری و مماشات جویان در درون طبقه ی کارگر، این است که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانه شود به شرطی که: «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن متوجه نظام و اقتصاد کشور نشود»؛ و یا «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد.» به سخن دیگر آن ها حتی مطالبات دموکراتیک یک جامعه بورژوازی را نیز محدود می کنند. از این رو در جامعه ما تحقق مطالبات دموکراتیک و صنفی با مطالبات انتقالی که فراتر از جامعه سرمایه داری می رود؛ پیوند خرده اند.

یکی از مطالبات محوری دیگر «ضد سرمایه داری»؛ اعمال کنترل کارگری است. در جامعه سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه ی حاکم و دولت و مدیران آن است، کسب تجربه ی کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و

احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم این که چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه‌ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چقدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد... همه و همه بر عهده‌ی سرمایه‌داران و مدیران انتصابی آن‌ها باشد، هیچ‌گاه کارگران تجربه‌ی عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت‌های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح‌های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی‌دهد که امر تجربه‌کنترل‌کاری را به تعویق انداخته و آن‌ها را به اسرای مدیران مبدل می‌کند.

البته سرمایه‌داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیش‌تر، استفاده می‌کنند. از این روست که کوچک‌ترین اقدام کارگران مانند کم‌کاری، کُند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می‌اندازد. تجربه اعتراض‌های کارگران کفش‌سازان پور و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم‌هایی را به نمایش می‌گذارد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه‌ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه‌داران؛ کسب اطلاع درباره‌ی دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام‌گیری کارخانه‌ها از بانک‌های داخلی و خارجی؛ میزان دستمزدها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقاء کارگران و غیره هستند. سرمایه‌داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به

کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند- اما چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای برآید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و هم چنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره ی پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه دو سال پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبه به دست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر «واگذاری کارخانه ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره ی اخیر ارائه داده شده است. هم چنین در اعتراضات کارخانه نساجی بهشهر، شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست خود کارگران؛ در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر»؛ مطرح شد. اشاعه و مبارزه حول این مطالبات راه را برای مقابله با نظام سرمایه داری؛ در دوره آتی؛ نشان می دهد.

پاسخ به سؤال پنجم:

من در مبارزه با سرمایه داری شعار «لغو کارمزدی» را فریاد می زنم! سرمایه داری این استعداد را دارد که دست مرا بفشارد و بگوید: «مزد نمی خواهی؟ قبول! در ازای کار تو رفاهیات اجتماعی برایت فراهم می کنیم.

تحقق این امر لزومی به جنجال آفرینی ندارد.» و شما بعد از این ماجرا می‌توانید نظاره‌گر باشید که چگونه من با دفترچه «رفاهیات اجتماعی» ام، در تعاونی‌های مصرف کارفرمایم قدم می‌زنم و اجناسی را که او تشخیص می‌دهد برای زنده ماندنم کفایت می‌کند، مصرف می‌کنم! که البته این همان جامعه ایده آل سوسیال دموکراسی است که من با «چرخاندن لقمه به دور سر» آن را بلعیده‌ام. به جای پرداخت بیش‌تر از یک سوم دستمزد به عنوان مالیات می‌توان از همه‌ی دستمزد صرف‌نظر کرد و به جای آن امکاناتی را دریافت کرد که قطعاً کم‌تر از همان دستمزد سابق خواهد بود. تفاوتی نمی‌کند که مزد چگونه پرداخت می‌شود، با پول یا کالا، در چنین سیستمی هنوز ارزش اضافه و سود سرمایه‌حضور فعال دارند و کارفرمایی که هر شب آن رویای شیرین را به خواب می‌بیند! آیا این رفورم نیست؟ ماهیت نظام سرمایه‌داری با تحقق چنین شعاری به معنای واقعی آن، در تضادی آشفتنی ناپذیر است.

چنانچه منظور از شعار لغو کار مزدی نابودی زمینه کار مزدی، یعنی لغو مالکیت خصوصی باشد، باید در نظر گرفت که آیا کارگران حاضرند شعار لغو کار مزدی را بردارند و هم‌زمان برای افزایش دستمزد و دریافت دستمزد عقب‌افتاده مبارزه کنند؟ اما شعار لغو کار مزدی صرف‌نظر از این که شعار ملموسی نیست برای کارگرانی که ناچارند در مبارزه برای دریافت همین دستمزد آن را تکرار کنند، اصولاً از سطح آگاهی فعلی کارگران آغاز نمی‌شود و قابل انتقال به سطح آگاهی سوسیالیستی نیز نمی‌باشد. به این دلیل واضح که لغو کار مزدی محصول مبارزه کارگرانی است که ابتدا قدرت سیاسی را کسب می‌کنند و در یک روند ریشه کار مزدی، یعنی مالکیت خصوصی را می‌سوزانند.

از این گذشته چنان چه تمام حُسن نیت لازم در بیان این شعار موجود باشد، بطوری که نتوان برداشت های رفورمیستی از آن کرد و یا مورد بهره برداری رفورمیزم قرار بگیرد، چرا نباید شعار لغو مالکیت خصوصی که شعاری بسیار ملموس تر است را جایگزین کرد؟ کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر عنصر و امکان اصلی لغو مالکیت خصوصی است که نتیجه آن لغو کار مزدی خواهد بود. شعار لغو مالکیت خصوصی شعار کسب قدرت سیاسی به هدف استقرار مالکیت اجتماعی است و از این رو این شعار بار انقلابی و بسیج کننده دارد و حالتی به جز امکان قدرت گیری طبقه ی کارگر به منظور لغو کار مزدی را متصور نخواهد کرد. گرایش چپ رفورمیستی البته چون می خواهد نشان دهد که اصولاً به قدرت حاکم کارگری اعتقاد ندارد و در نتیجه دیکتاتوری انقلابی کارگران مفهوم ندارد و اصولاً طبقه ی کارگر قصد حکومت کردن ندارد و... یک ضرب با شعار لغو کار مزدی همه مراحل را دور میزند که برای رسیدن به آن، عبور از همه مراحل آن ضروری است. هر جا که این شعار خود را در تئوری منعکس می کند بیانی است که چپ رفورمیزم را متجلی می کند و آن جا که در عمل جاری می شود چیزی بیش از آنارشیزم نیست.

به نظر من مارکس «لغو کار مزدی» را در جمله معروف «هرکس به اندازه ی توانش، هرکس به اندازه ی نیازش» به خوبی توضیح می دهد که بر این اساس «لغو کار مزدی» ای که مد نظر ماست نه به عنوان یک مطالبه از نظام سرمایه داری، که دستور العمل ساخت جامعه ی سوسیالیستی در فردای انقلاب و پس از به قدرت رسیدن طبقه ی کارگر است. کارگران مبارزه با سیستم

سرمایه‌داری را نه با «لغوکارمزدی» که با طرح «افزایش دستمزد» آغاز می‌کنند.

حال از کسی که چنین شعاری را در شرایط سلطه نظام سرمایه‌داری، محوریت مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگراعلام می‌کند، باید پرسید که در صورت رویارویی با چنین پیشنهادی جبهه‌ی مقابل چه می‌کند؟ پارچه سفید بالا می‌برد یا به مبارزه تا فراهم آمدن زمینه‌ی لازم برای تحقق این شعار که همان سرنگونی نظام سرمایه‌داری است ادامه می‌دهد و اگر راه دوم را برمی‌گزیند، چرا از همان ابتدا بر روی پرچم خویش شعار «کسب قدرت سیاسی» را نمی‌نویسد؟

پاسخ به سؤال ششم:

با توجه به سطح آگاهی فعلی کارگران، دیگر لزومی برای تأکید بر ضرورت متشکل گشتن طبقه‌ی کارگر وجود ندارد اما تعیین ویژگی‌های تشکیلاتی که ابزار این ضرورت است از اهمیتی حیاتی برخوردار می‌باشد. نخستین ویژگی از نظر من بحث «استقلال» است که آیا تشکیلات از بالا توسط نظام سرمایه‌داری بر کارگران تحمیل می‌گردد یا به دست خود آن‌ها ساخته می‌شود.

تشکیلات ابزار سازماندهی کارگران است. این کاربرد برای سیستم بهره‌کشی کاملاً روشن است و به همین دلیل ایده آل سرمایه‌داری عدم وجود تشکیلات کارگری است که در صورت قادر نبودن به تحمیل چنین شرایطی بر طبقه‌ی کارگر، آستین بالا می‌زند تا با به کار بستن یک تاکتیک بازدارنده تشکیلاتی را بسازد که تأمین‌کننده و ضامن بقای منافعش باشد. نهادهای

وابسته به رژیم هم چون خانه کارگر که امروز کاملاً مفتضح گشته اند از این دست تشکیلاتند. هم چنین تشکل هایی که قرار است در آینده ای نزدیک زیر نظر «ILO» توسط جمهوری اسلامی ساخته شوند و اگر چه در میان کارگران پیشرو توهمی نسبت به این سازمان ها وجود ندارد اما طبقه ی کارگر در معنای عام ممکن است به آن ها تمایل نشان دهد.

اما ما شاهدیم که مدت هاست کارگران بر ضرورت تشکل مستقل خود پافشاری می کنند. تشکلی که مستقل از دولت و احزاب و با حضور گرایشات موجود در میان فعالین کارگری، دربر گیرنده ی تمامی کارگران باشد. در واقع این تشکیلات نهاد دموکراتیکی است که کارگران با حق رأی در آن شرکت می کنند و انواع گرایشات از رادیکال گرفته تا راست ترین آن ها حضور دارند. با وجود این ویژگی ها چنین تشکلی چه مطالباتی را می تواند پیگیری کند؟ صنفی یا سیاسی؟ هر دو یا هیچ کدام؟

حال با توجه به این واقعیات از یکسو و تجارب جنبش دویست ساله ی کارگری از سوی دیگر که در ایران مطالبات صنفی و سیاسی طبقه ی کارگر را درهم گره خورده می داند، ما تشکیلات دیگری را معرفی می کنیم: حزب پیشتاز انقلابی!

حزب پیشتاز انقلابی، حزب سیاسی طبقه ی کارگر است که با ترکیبی از کارگران پیشرو و روشنفکران فعال در زمینه ی مسائل کارگری ساخته می شود. این حزب که در شرایط خفقان مخفی است، مسلح به تئوری های مارکسیستی و تجارب دویست ساله جنبش کارگری بوده و در ارتباطی ارگانیک با طبقه ی کارگر عام قرار دارد. بنا بر همین خصلت در برابر نفوذ عقاید رفورمیستی ایمن است. حزب پیشتاز انقلابی دارای برنامه ی انقلابی

برای کسب قدرت سیاسی است که برای مداخله مستقیم در مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر و ارتقای سطح آگاهی آن، شبکه ارتباطی گسترده‌ای را در بخش‌های مختلف کارگری به وجود می‌آورد. این حزب با کمیته‌های کارخانجات و محافل کارگری مرتبط است و در تشکلات مستقل کارگری حضوری فعال دارد تا از این طریق به مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر هر چه بیش‌تر دامن زند.

نکته‌ی دیگر در مورد حزب پیش‌تاز انقلابی این است که اگر چه حزب با آمادگی و تشخیص پیشروان کمونیست شکل می‌گیرد و موجودیت تشکل‌های مستقل کارگری پیش‌نیاز آن نمی‌باشد اما با حضور این تشکل‌ها در مبارزه ضدسرمایه‌داری خود قدرتمندتر عمل می‌کند و به همین علت در تداوم استقلال آن‌ها می‌کوشد.

در برخورد به این موضوع حیاتی انحرافی نیز وجود دارد. برخی از فعالان کارگری، وجه تمایز بین "کارگر" و "روشنفکر" را برجسته می‌کنند. در صورتی که برنامه و عقایدی که کارگران و روشنفکران با خود حمل می‌کنند حائز اهمیت و کلیدی است. در میان طبقه‌ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوازی می‌تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می‌گذارد. به همین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوازی و جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر را نمی‌توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد.

رادیکالیزم خرده بورژوازی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه ی کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آن چه رادیکالیزم خرده بورژوازی را از جنبش سیاسی طبقه ی کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است. فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری بر وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه ی کارگر محو طبقات، دولت و کلیه ی وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا و یا دموکراسی کارگری مبارزه ی پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد- اختلاف نیز بر سر همین مسأله است. مبارزه ی قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه ی انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوازی سایر کارگران جدا می کند.

کارگران آگاه باید درک کنند که آن چه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خودانگیخته توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، که یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی

کلیه انسان‌ها از ستم‌کشی تحت جامعه‌ی طبقاتی است. سرمایه‌داری پیش شرط‌های عینی انقلاب را فراهم می‌آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط‌های ذهنی-یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه‌های جوامع ما قبل از سرمایه‌داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه‌ی کارگر با سرمایه‌دار و شورش‌ها و طغیان‌های کارگری پدیده‌هایی هستند که در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری به وقوع می‌پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده‌ای نمی‌توان نظام سرمایه‌داری را از میان برداشت. طبقه‌ی کارگر نیاز به ابزار برنده‌تری دارد و آن هم تنوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط‌های ضروری برای ریشه‌کن کردن نظام سرمایه‌داری است. بدون تنوری انقلابی و درک جامعه‌ی سرمایه‌داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش‌های خودانگیخته‌ی کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده‌بورژوایی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (سندیکالیستی) و یا حزب‌های توده‌ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی‌ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می‌گوید که این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده‌بورژوازی واگذار شود. به سخن دیگر، طبقه‌ی کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده‌بورژوایی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه ی کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری آگاه که مظهر عالی ترین درجه ی آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه ی کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه ی کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تنوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه ی کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

روزا جوان

۱۴ آبان ۱۳۸۳

منبع: نشریه نگاه شماره ۱۵

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری